



درباره «امثال ورنوسفادرانی»

در شماره ۱۵ نامه فرهنگستان (ص ۲۹-۳۱)، مقاله‌ای با عنوان «امثال ورنوسفادرانی» و، در شماره ۱۷ آن مجله (ص ۲۱۷-۲۱۹) نیز، مطلبی درباره مقاله مذکور نوشته آقای ذاکری به چاپ رسید. لازم است در این جا درباره اشکالات و نقایص موجود در هر دو نوشته توضیحاتی داده شود.

سده، که از سال ۱۳۳۸ همایون شهر و بعد از انقلاب خمینی شهر نامیده شد، همان گونه که از نام آن پیداست، از سه ده به هم پیوسته به نام‌های ورنوسفادران، خوزان و فروشان^۱ تشکیل شده است. در ناحیه اول، گویشی معروف به ولاتی (ولایتی) متعلق به زیرگروه جنوب غربی گویش‌های مرکزی ایران و، در دو ناحیه دیگر، لهجه یا گونه‌ای از فارسی کاربرد دارد. اصطلاح ولاتی نام کاملاً خاص به نظر نمی‌رسد و در برخی مناطق دیگر استان اصفهان نیز، به همراه دو اصطلاح محلی و دهاتی، به کار می‌رود و منظور این است که این گویش متعلق به ولایت، محل و ده معین است و با فارسی تفاوت دارد.^۲ پس، هر چند نام گویش ورنوسفادرانی مناسب‌تر است، اصطلاح گویش سده‌ی نیز، که در بیشتر نوشته‌های گویش‌شناسی به کار رفته است، اشتباه نیست؛ زیرا، در برابر اصطلاح لهجه سده‌ی (لهجه فارسی رایج در دو ناحیه دیگر) قرار می‌گیرد و از آن متمایز می‌شود.

۱) این سه قسمت، به لهجه فارسی محل، به ترتیب *perišun*، *xizun*، *benesfown* و، به گویش ورنوسفادرانی (سده‌ی)، به ترتیب *pürüşun/pirišun*، *ižun/üžun*، *venesfown* تلفظ می‌شوند.

۲) «بُروپشه‌ای» (*burobeš'eyi*) اصطلاح دیگری است که فارسی‌زبانان منطقه اصفهان برای نامیدن این گویش و، به طور کلی، دیگر گویش‌های استان به کار می‌برند، ولی گویشوران خود آن را به کار نمی‌برند. این واژه ترکیبی از دو فعل امر *bure* «بیا» و *beše* «برو» است.

احتمال دارد گویش مورد اشاره، قبلاً در دو ناحیه خوزان و فروشان نیز رواج داشته که بعداً جای خود را به فارسی داده است؛ همان گونه که، در حال حاضر، از محدوده تکلم این گویش در ورنوسفادران نیز کاسته شده و در دو محله از پنج محله آن کاربرد دارد. دلیل این حدس، شباهت‌های بین گویش ورنوسفادرانی (سده‌ی) و لهجه سده‌ی است. مثلاً دو واج چاکنایی فارسی معیار (/h/ و /ʃ/) در هر دو مورد (گویش و لهجه) حلقی تلفظ می‌شوند. از شباهت‌های صرفی می‌توان به استفاده از پسوند /-un/ در سه صیغه افعال (ماضی و مضارع) اشاره کرد.^۳ شباهت‌های واژگانی موارد بیشتری را شامل می‌شود که در نوشته آقای ذاکری به شماری از آنها - ولی با ذکر این مطلب که شاید خاص فروشان و یا خوزان‌اند - اشاره شده است. توضیح آن که شماری از این واژه‌ها در ورنوسفادران و حتی مناطق دیگری از استان اصفهان نیز به کار می‌روند. برای نمونه، واژه oškâr (ص ۲۱۷)، به معنی «روزنه و سوراخ دیوار که آب جوی را به باغ هدایت می‌کند» که دارای صورت‌های دیگری چون ošnâl/ošnâr(i)/oškâl نیز هست، و یا واژه âlulat (ص ۲۱۷) به معنی «برادرزن» که در ورنوسفادران و گز âlô:lat، در اصفهان و روستاهای منطقه لنجان hâlulet و در ورنامخواست (در نزدیکی زرین‌شهر اصفهان) hâleylat تلفظ می‌شود. واژه kuluxusun (ص ۲۱۸) به معنی «کلوخ‌اندازان» اصلاً یک واژه گویشی است مرکب از سه تکواژ kulu «کلوخ»، xus «بن مضارع «زدن/ انداختن»» و un (پسوند اسم زمان). پس از ذکر این مقدمه، به بررسی مثل‌های ورنوسفادرانی مندرج در شماره ۱۵ مجله می‌پردازیم.^۴

• شماری از این امثال فارسی است و نمی‌توان آنها را مختص به این گویش دانست و به آنها عنوان گویشی داد؛ هرچند ممکن است با تبدیل واژه‌های فارسی به معادل گویشی به کار رود؛ مانند «موش در سوراخ نمی‌رفت...» (مثل ۲۱) که گویشوران آن را به کار نمی‌برند و آن را فارسی می‌دانند. هم‌چنین برخی دیگر از این مثل‌ها، که شاید در فارسی کاربرد ندارد، در برخی لهجه‌ها و گویش‌های منطقه اصفهان نیز، با تفاوت اندکی در واژه‌ها، به کار می‌روند، مانند مثل اول که به صورت «این زوری که به/ در نایت می‌کنی به/ در

۳) مانند فعل kotek midand(-un) «کتک می‌دهند = می‌زنند» در لهجه فارسی فروشان.

۴) در مقاله اصلی، شمار این امثال بیست و سه تاست، ولی شماره‌گذاری نشده‌اند. در این جا، به هنگام اشاره و ارجاع به این امثال، به جای تکرار مثل، از شماره استفاده می‌شود.

پایت کن» نیز در مناطقی از استان گفته می‌شود.

• در واج‌نویسی برخی مَثَل‌ها، واژه‌های فارسی به جای گویشی به کار رفته است و این مَثَل‌ها، در واقع، تلفیقی از فارسی و گویش ورنوسفادرانی است. معادل گویشی این واژه‌ها عبارت‌اند از ture «شغال» (مَثَل ۸)؛ ö:sar «افسار» (مَثَل ۹)؛ tum «جریب»، dem «رو» (مَثَل ۱۳)؛ tel «شکم» (مَثَل ۱۷)؛ sahb «صبح» (مَثَل ۱۹)؛ axen «یارو» (مَثَل ۲۲)؛ čuji «گنجشک»، xo «با» (مَثَل آخر).

در برخی موارد، معادل گویشی با فارسی تنها در یک مصوت یا صامت اندک تفاوتی دارد؛ مانند bāyed «باید» (مَثَل ۳)؛ xerâb «خراب» (مَثَل ۱۰)؛ čale «چله» (مَثَل ۱۹)؛ teqâr «تغار» (مَثَل ۲۰)؛ bâhâr «بهار» (مَثَل ۲۰)؛ surâq «سراغ» (مَثَل ۲۲)؛ müš «موش» (مَثَل ۲۱)؛ sumb «سُم» (مَثَل ۳)؛ dumb «دُم» (مَثَل ۲۱)؛ valg «برگ» (مَثَل ۱۴)؛ narz «نذر» (مَثَل ۱۴)؛ gendum «گندم» (مَثَل ۱۷).

• در چند مورد، ترجمه مثل با صورت واج‌نویسی‌شده آن تطابق ندارد: nâd «نایت» (مَثَل ۱) «دهانت»؛ bemezi «برینی» (مَثَل ۴) «بشاشی»؛ ser essu «سیر بشود» (مَثَل ۱۴) «سیر کنم»؛ buwe «می‌شود» (مَثَل ۱۵) «شود»؛ xeruwe «می‌خورد» (مَثَل ۱۸) «بخورد»؛ xeriye «می‌خوری» (مَثَل ۱۹) «بخوری»؛ beriye «می‌بری» (مَثَل ۱۹) «می‌گیری»؛ em men «یک من» (مَثَل آخر) «نیم من» ترجمه شده است.

• چند واژه به دو یا حتی سه شکل متفاوت و بدون رعایت شیوه واحد و ثابت واج‌نویسی شده‌اند؛ مانند ke/ko «که» (مَثَل‌های ۱ و ۲)؛ beidâ/peydâ «پیدا» (مَثَل‌های ۶ و ۲۰)؛ /essu esu/essu «بشود» (مَثَل‌های ۱۲ و ۱۴)؛ -ue/-uve/-uwe- تکواژ شناسه فعل سوم شخص مفرد (-u) و تکواژ نمود استمراری (-e) که گاه با درج آوای میانجی [w] (مَثَل‌های ۶، ۸، ۱۱ و ۱۵) و گاه با درج آوای میانجی [v] (مَثَل ۸) و گاه بدون درج آوای میانجی (مَثَل‌های ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸) واج‌نویسی شده‌اند؛ نشانه اضافه گاهی /-i/ (مَثَل‌های ۶، ۱۳، ۲۰) و گاهی /-e/ (مَثَل‌های ۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰) ثبت شده است که صورت صحیح همان /-i/ است؛ تکواژ فعل ماضی نقلی متعدی یک بار به صورت /-o/ (مَثَل ۴) و دو بار به صورت /-u/ (مَثَل‌های ۱۰ و ۱۴) آمده که هر دو شکل نادرست است و شکل صحیح تکواژ /-ö/ است.

• توضیح برخی مَثَل‌ها کامل و درست نیست. به عنوان نمونه، مَثَل ۶ در وصف کسی است که «هرچه پیدا می‌کند و به دست می‌آورد، ببوده و برای موارد غیر ضروری خرج می‌کند». در

ضمن، صورت صحیح این مَثَل (که در اصفهان نیز کاربرد دارد) «هرچه که پیدا می‌کند خرج آتینا می‌کند» است و کلمه «عیال» در آن به کار نرفته است. مَثَل ۸ کاملاً اشتباه معنی شده و منظور اصلی این است که «هم‌زمان انجام دو کار امکان‌پذیر نیست». مَثَل ۱۴ به این معنی است که «کسی کاری را برای دیگری و به اسم دیگری انجام می‌دهد ولی سود و منفعت خود را از انجام آن در نظر دارد و خود سود آن را می‌برد». مَثَل آخر نیز، علاوه بر مورد اشاره‌شده در مقاله، در یک معنی دیگر نیز کاربرد دارد و آن این است که «برخی از کارها به درد سرش نمی‌ارزد، یعنی کاری است با دردسر و زحمت فراوان ولی بازده و نتیجه آن بسیار کم و ناچیز است».

● به علت در نظر نگرفتن خصوصیات دستوری و واژگان این گویش، مرز تکواژها و واژه‌ها رعایت نشده و یا واژه‌ها نادرست واج‌نویسی شده است. جالب‌ترین نمونه ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) *sob-i sen* «صبح تابستان» در مَثَل ۱۹ (خربرزه را اگر شب چله بخوری...) است. معادل گویشی صبح *sahb* و معادل گویشی تابستان *tāvassun* است و کلمه‌ای با تلفظ *sen* به معنی «تابستان» و احتمالاً بازمانده واژه هندواروپایی *-sem** در این گویش وجود ندارد. این ترکیب اضافی، در واقع، نتیجه تقطیع تکواژی غلط واژه *so-viss-em* به معنی «صد و بیستم» است که در آن *so* «صد»، گونه‌ای از تکواژ *sâ* که در اعداد ترکیبی ظاهر می‌شود، *viss* «بیست» و *-em* «أم» (پسوند صفت ترتیبی) معنی می‌دهد. برای مزید فایده، شکل صحیح این امثال همراه با توضیحاتی آورده می‌شود.^۵

مَثَل ۱) *in zur-i ko be nâ-d âriye be pâ-d bâre* «این زوری که به نایت می‌آوری به پایت بیاور».

مَثَل ۲) *kâr-i ko xo-m nakerâm dot-u* «کاری که خودم نکنم دختر است».

توضیح آن که واژه آخر ترکیبی است از دو تکواژ *dot* «دختر» و *u* «است». به کار رفتن واژه دختر در این مَثَل، که به نظر عجیب می‌آید، شاید با این باور عامیانه قدیمی مردم مربوط باشد که دختر و، به طور کلی، زن موجود کاملی نیست. مؤید این حدس آن است که در اصفهان مَثَلی با همین معنی، یعنی دال بر کامل نبودن کاری که دیگری انجام دهد، وجود دارد که در آن، برای رساندن معنی «کامل و درست بودن» از واژه پسر استفاده شده است: اگر خودم بودم پسر می‌شد. در هر صورت، به علت نامأنوس و عجیب بودن کاربرد واژه دختر در این مَثَل، بعضی معنی واژه آخر (*dot-u*) را «دوتاست» می‌دانند که ایرادش

۵) در واج‌نویسی امثال، تقطیع تکواژی فقط در مورد پی‌واژه‌ها و نشانه معرفه رعایت شده است.

این است که معادل جملهٔ دوتاست *dü-tâ-u* می‌شود نه *dot-u*.
 مَثَل‌های ۳ و ۵) این دو مَثَل، همان گونه که آقای ذاکری (ص ۲۱۹) اشاره کرده‌اند، در واقع، دو جمله از یک داستان یا مَثَل است. در گونهٔ دیگری از این داستان، شخص مورد اشاره تُنگ‌فروش است نه خارکن. در توضیح آقای ذاکری، شخص خارکن اهل گَزِ بُرخوار است ولی جملات واج‌نویسی شده به‌گوش ورنوسفادرانی است. توضیح آن که بین دو‌گوش‌گری و ورنوسفادرانی تفاوت‌هایی وجود دارد، از جمله حذف واج /t/ از خوشه‌های صامت /tt/ و /rs/ در گوش ورنوسفادرانی است. هم‌چنین در دو‌گوش مورد اشاره فعلِ دانستن یکی از افعال بی‌قاعده است؛ به این معنی که، در ساخت مضارع اخباری آن، از پسوند نمودِ استمراری /-e/ استفاده نمی‌شود. بنابراین، واج‌نویسی صحیح صیغه‌های این فعل در دو نوشتهٔ مورد اشاره *zuni* «می‌دانی» و *zunu* «می‌داند» است. ذیلاً، این حکایت به صورت واج‌نویسی شده آورده می‌شود.

ye buwâ-yi tungiferâ bo. tungiyâ-râ bâr xar-oy kat-o beybat ša:r ko befrâšu. xar dem yaxâ-de bilizâ-vo dakaft(â) dem zimin. temum tungiyâ beymarâ. axen vegatâ kiye. vaxti ko berasâ ru kiye, biydi(yâ) ko žen-oy dâru giye keruwe. beypasâ čed-u?
žen-oy biyât ko meli beštö dem bâlče-vo kâse činiyâ-y beymarö. axen dem-oy bâlâ âsmun kat-o biyât: â xodâ! in kârâ ko to keriye, ege mun bekerâm mâs be dem-om mâlende-vo ru čârvâžâr-de garnendeme. un bâlâvâ ništay-yo asiye, na zuni^۶ (baladi) na pasiye. meli(č'i)-yâ ko bâyed sumbulč'i/sumb eti bânjulč'i/bâje tiye tâ bešu dem bâlče-vo čini-yâ-râ beymaru. xar-(e^v-r)â ko bâyed bânjulč'i/bânje eti sumbulč'i/sumb tiye, tâ belaxšu dem yaxâ-vo tungiyâ-râ beymaru.

«یک بابایی (شخصی) تُنگ‌فروش بود. تُنگ‌ها را بارِ خر کرد و برد شهر که بفروشد. خر روی یخ‌ها سُر خورد و افتاد روی زمین. تمام تُنگ‌ها شکست. مرد (یارو) برگشت خانه. وقتی که رسید توی خانه، دید که زنش دارد گریه می‌کند. پرسید: چته؟ زنش گفت که گربه رفته روی تاقچه و کاسه چینی‌ها را شکسته. مرد (یارو) رویش را بالا آسمان کرد (به سمت آسمان کرد) و گفت: ای خدا! این کارها که تو می‌کنی، اگر من بکنم، ماست به رویم می‌مالند و توی چهار بازار (تمام بازار) می‌گردانند. آن بالاها نشستته‌ای و نگاه می‌کنی، نه می‌دانی (بلدی) نه می‌پرسی.»

۶) در توضیح آقای ذاکری (ص ۲۱۹)، افعال به صیغۀ سوم شخص مفرد آمده است.
 ۷) تکواژ -e- نشانهٔ معرفه است.

گره را، که باید سُم بدهی، پنجه (پنجول) می‌دهی تا برود روی تاقچه و چینی‌ها را بشکنند. خرا، که باید پنجه (پنجول) بدهی، سُم می‌دهی تا بلغزد روی یخ‌ها و تنگ‌ها را بشکنند. توضیح آن که جزء -ulči در پایان واژه‌های sumbulči و bânjŭlči ترکیبی از دو تکواژ -uli/e- و -či- است که به معنی تصغیر و حتی تحبیب، در برخی مناطق استان اصفهان، کاربرد دارد. در واج‌نویسی ارائه‌شده برای مَثَل ۳ (ص ۳۰) دو فعل ماضی نقلی وجود دارد که، در یکی، عامل (تکواژ -d-) به مفعول پیوسته و، در مورد دیگر، این حالت رخ نداده است و شکل صحیح همان حالت اول، یعنی پیوستن عامل به مفعول است. در واج‌نویسی آقای ذاکری نیز (ص ۲۱۹)، ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد یک بار به صورت -oy- (somb-oy) و یک بار به صورت -š- (bânjŭe-š) آمده که صورت دوم نادرست است. مَثَل ۴) veš(še)gi-d naxotö ko gur/ayn puwo yâr bemezi «گرسنگی نخورده‌ای که گور/دهان پدر یار برینی».

مَثَل ۶) harči ko peydâ keruwe xarj-i ateynâ keruwe «هرچه که پیدا می‌کند خرج آتینا می‌کند».

مَثَل ۷) mate bitizâ-vo verossâ «مُرده تیز داد و برخاست».

مَثَل ۸) ture yâ vezuwe yâ ü kašuwe «توره (شغال) یا می‌دود یا عو می‌کشد (عوعو می‌کند)».

مَثَل ۹) čezu ö:sar be kün xar basse-u «چرا افسار به... خر بسته است؟»

مَثَل ۱۰) kori oštor-om bale katö ko sar bar kiye-m-a xerâb keru «کَرّه شتر بزرگ

کرده‌ام که سردر خانه‌ام را خراب کند».

این مثل را می‌توان، علاوه بر صیغه اول شخص مفرد، به صیغه‌های دیگر فعلی نیز

آورد.

مَثَل ۱۱) kalvâbend az meli nonor-de xoš-oy yuwe «کلوآبند (چینی‌بست‌زن) از گربه نُتر

خوشش می‌آید».

مَثَل ۱۲) pi ko ziyâd essu be kün mâlende «پی که زیاد بشود به... می‌مالند».

مَثَل ۱۳) harki ye tum late dâru, reng-o-dem mess-i mate dâru «هرکه یک جریب

لته (قطعه زمین کشاورزی) دارد، رنگ و رو مثل مرده دارد».

صورت دیگری از این مَثَل نیز وجود دارد:

harki dâru ye tum late, reng-o-dem-oy mess-i mate.

مَثَل ۱۴) narz-om bekatö veče-m xeb essu, âš valg bepešâm tel-om ser essu «نذر کرده‌ام بچه‌ام خوب بشود، آتش برگ (آتش رشته) بپزم دلم سیر بشود».

مَثَل ۱۵) mâr ko pir buwe vezaq kün-oy nuwe «مار که پیر می شود وزغ ... آتش می گذارد».
مَثَل ۱۶) ĉaĉu dasse xo-y-â no:nuwe «چاقو دستۀ خودش را نمی بُرد».
مَثَل ۱۷) nun(-i) gendum tel pulâdi-y guwe «نان گندم دل (شکم) پولادی می خواهد».
مَثَل ۱۸) harki ebize xeruwe pâ larz-oy-am nikuwe «هر که خربزه می خورد، پای لرزش هم می نشیند».
مَثَل ۱۹)

ebize-râ ko šo ĉale xeriye (bexeri), netiĵe-y-â sovisssem (bâhâr) beriye/veniye
«خربزه را که شب چله می خوری (بخوری)، نتیجه اش را صد و بیستم (بهار) می بری / می بینی».
مَثَل ۲۰) sâl(-i) xeb az bâhâr-oy peydâ-u-vo mâss(-i) toroš az teqâr-oy
خوب از بهارش پیداست و ماست ترش از تغارش».
مَثَل ۲۱) müš ru oloki (kiye-y) naša:, ĵâru-y be dumb-oy basse
(خانه اش) نمی رفت، جارو به دمش می بست».
مَثَل ۲۲) yeki-yâ re (be) âbâdi-yun nata:, surâq kiye kadxodâ-y gite
(به) آبادی نمی دادند، سراغ خانۀ کدخدا را می گرفت».
در واج نویسی این مثل در مقالۀ اصلی (ص ۳۱)، عامل (فاعل منطقی) اصلاً در نظر گرفته نشده است. در گونه دیگری از این مثل (ولی با کاربرد کمتر)، عامل به مفعول جمله (yeki) و یا جزء غیر فعلی فعل مرکب (re) می تواند وصل شود:

yeki-yâ re-yun be âbâdi... / yeki-yun re be âbâdi...

مَثَل ۲۳) sâtâ ĉuĵi em men-u xo ĵâkk-o ĵikk-o šivan-u
با جیک جیک و شیون است».
در گونه دیگری از این مثل، به جای «یک من»، از «نیم من» استفاده می شود.

محمد مهدی اسماعیلی

